

عدالت و هیبت ممدوح در ذهنیت فرخی، عنصری و منوچهری

۳-مریم شایگان

۲- داریوش کاظمی

۱-مرتضی عباسپور

چکیده

آرزوی دستیابی به یک زندگی آرمانی، پیوسته انسانهای خردمند را به جستجوی زندگی بهتر وامی داشته‌است، در این راستا برخی، مثل افلاطون به صورت مدون و مستقیم و برخی نیز مثل شاعران، به صورت غیرمستقیم، جامعه آرمانی مورد نظر خود را به تصویر کشیده‌اند؛ برخلاف تصور ظاهری، اشعار مدحی هم به نوعی بیان‌کننده آرمانشهر ذهنی شاعران است که با توصیف ممدوح به صفاتی که در واقع متصف به آن نیست، حاکم آرمانی ذهنی خود را آن گونه که آرزو دارند به تصویر می‌کشند، در مدایح فرخی، عنصری و منوچهری نیز جلوه‌های شخصیت حاکم آرمانی مشاهده می‌شود؛ این پژوهش برآن است تا مشخص کند نقش و کارکرد دو خصلت عدالت و هیبت در ترسیم شخصیت حاکم آرمانی چیست؟ روش تحقیق در پژوهش حاضر، تحلیلی - توصیفی و ابزار مورد استفاده، دیوان اشعار شاعران مورد نظر است که نشان می‌دهد عدالت برخاسته از دانش حاکم است و باعث ایجاد امنیت، آرامش و آبادانی مُلک می‌گردد؛ هیبت نیز در کنار عدالت باعث جلوگیری از ناامنی داخلی و مانع تجاوز بیگانگان می‌گردد؛ عدالت، یکی از ابزار هیبت ساز حاکم است و هیبت شاه نیز بر توان عدالت‌گستری او می‌افزاید.

کلید واژه ها: کلید واژه، عدالت، هیبت، مدایح، حاکم آرمانی

۱-مقدمه

در طول حیات بشری، خردمندان و فرهیختگان هر قوم، آرزوی دستیابی به یک جامعه آرمانی را در سر پرورانده‌اند. معمولاً «عوام شرایط جامعه را همانگونه که هست، می‌پذیرند و برای تغییر

۱-دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرمان

۲-استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرمان (نویسنده مسئول) Email: d_kazemi@iauk.ac.ir

۳- استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرمان

اوضاع و بهبود نظام حکومتی و اخلاقی جامعه تلاشی نمی‌کنند در آثار ادبی، عوام با مردم متفاوتند مردم به معنای مثبت انسانها و عوام، مردم نادان و گاه آزار رسان هستند، عوام در پی کسب منافع شخصی و به دست آوردن مال و منال به آزار خلق و ظلم و اجحاف در حق آنها می‌پردازند» (کاظمی، ۱۳۹۰: ۲۳۴). همان‌گونه که درجاویدان خرد آمده است: «پست کنید و بیاندازید کسی را که عامیان او را برداشته‌اند و بردارید و بلند سازید کسی را که عامیان او را پست کرده و از نظر انداخته‌اند؛ زیرا که ایشان؛ یعنی عامیان، کاری نمی‌کنند به عقل‌های تمام خود و نه به فهم‌های زیاد خود و نه به عزیمت‌های صحیح خود» (ابن مسکویه، ۱۳۷۴: ۱۳۱). شاعران نیز، اهل حکمت و دانش‌اند، همان‌گونه که نظامی عروضی می‌گوید: «شاعر باید که سلیم الفطره، عظیم الفکره، صحیح الطبع، جیدالرویه و دقیق‌النظر باشد در انواع علوم متنوع باشد و در انواع رسوم مستطرف؛ زیرا چنانکه شعر در هر علمی بکار همی‌شود» (نظامی عروضی، ۱۳۳۷: ۱۱۸). «آوردن حکمت و پند از قرن چهارم در شعر فارسی معمول شد و در این باب کسانی مروزی پیش قدم بود. حکمت در عصر غزنویان چندان در مسیر شکوفایی قرار نداشت؛ اما نبوغ برخی شاعران بر بی‌اهمیتی حاکمان غزنوی نسبت به حکمت و دانش چیرگی یافت. اشعار شاعران عصر غزنوی نیز در بردارنده مضامین بسیاری درباره حکمت و دانش است که نشان دهنده آشنایی شاعران به دانش‌ها و حکمت‌های روزگار است» (سبحانی، ۱۳۸۶: ۱۰۸). بیشتر اشعار این دوره را مدح و ستایش تشکیل می‌دهد و برخلاف ظاهرشان، که پر از تملق و تعریف‌های بی‌مورد است؛ این اشعار زندگی آرمانی را که شاعر، آرزومند دستیافتن به آن است را به نمایش گذاشته و آرزوهای او را منعکس می‌نماید. در این اشعار ویژگی‌های حاکم آرمانی قابل استنباط است. از میان این ویژگی‌ها، دو صفت عدالت و هیبت از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند که در این تحقیق به بررسی این دو ویژگی در لابلای مدایح شاعران دوره نخست غزنوی خصوصاً فرخی، عنصری و منوچهری پرداخته شده است.

۱-۱- بیان مساله و سوالات تحقیق

با اینکه بخش مهمی از شعر فارسی را مدح و ستایش تشکیل می‌دهد، برخی به راحتی از کنار این اشعار عبور کرده و آنها را بیان‌کننده مبالغه‌های شاعرانه برای دستیابی به صله‌های بیشتر می‌دانند که با واقعیت مطابقت ندارند و مدیحه‌سرایان، چاپلوسانی دانسته‌شده‌اند که عیوب ممدوح را پوشیده و باعث فریب عوام می‌شده‌اند؛ خصوصاً در عصر غزنوی، مدح و ستایشگری نسبت به گذشته پیچیده‌تر شد و از سادگی فاصله گرفت و گاهی به سمت چاپلوسی و تملق‌گویی پیش‌رفت و

سلاطین غزنوی که به نقش رسانه‌ای شعر کاملاً آگاه بودند؛ چهارچوب خاص و محدودی برای شاعران ایجاد کرده بودند و سعی می‌کردند تا حد ممکن از این ابزار برای تبلیغ حکومت خود استفاده کنند و جامعه‌ای را به تصویر بکشند که بهتر از آن در آن روزگار متصور نیست؛ مسأله این است که آیا می‌توان در لابلاهای اشعار مدحی فراوانی که در این دوره سروده شده است آرمان ذهنی شاعران را درک کرد و آن را به تصویر کشید؟ در صورت مثبت بودن پاسخ این سؤال، دو ویژگی عدالت و هیبت در مدایح شاعران عصر نخست غزنوی (فرخی، عنصری، منوچهری) چگونه به تصویر کشیده شده است؟

۱-۲- اهداف و ضرورت تحقیق

هدف این پژوهش آن است تا مشخص کند که توصیفات شاعر درباره ممدوح، بیان‌کننده آرمانهای درونی شاعر است که حاکمی را با چنین ویژگی‌هایی آرزومی‌کند؛ بنابراین با بررسی این مدایح می‌توان حاکم آرمانی ذهنی شاعر را از میان ویژگی‌های متعددی که ممدوح به آن متصف گردیده است مجسم کرد. هدف دیگر این پژوهش، بررسی دو خصلت عدالت و هیبت در مدایح شاعران عصر نخست غزنوی (فرخی، عنصری، منوچهری) است. این شاعران، به صورت مکرر ممدوح را به صفت عدل ستوده و نمود تفکرات آرمان‌جویانه خود را در وجود حاکم عادل و عدالت‌گستر، مجسم کرده‌اند؛ ضمن اینکه در کنار عدالت‌خواهی، شاخصه هیبت نیز حاکم را در اجرای عدالت مدد می‌رساند و در مقابل عدالت حاکم نیز بر هیبت او می‌افزاید؛ بنابراین استخراج و استنباط مفاهیم عدالت‌خواهانه و هیبت‌انگیز، از لابلاهای مدایح شاعران دوره اول غزنوی، خصوصاً فرخی، عنصری و منوچهری ما را با تفکر آرمان‌جویانه آن روزگار که بر ذهن شاعران مدیحه‌سرا حاکم بوده است آشنا می‌سازد.

۱-۳- روش تحقیق

روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی است، که از منابع و اسناد کتابخانه‌ای استفاده گردیده است؛ بدین صورت که، پس از مطالعه دیوان اشعار شاعران مطرح دوره نخست غزنوی (فرخی، عنصری، منوچهری)، ابیاتی که دربردارنده دو شاخصه آرمانی عدالت و هیبت و مضامین مرتبط با آنها در وجود ممدوح است، یادداشت و طبقه‌بندی گردیده است. سپس دیدگاه شاعران درباره اهمیت و کارکرد آن ویژگی در وجود حاکم آرمانی (ممدوح)، با ارائه شواهد، مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته

است؛ ضمن اینکه به نقش و اهمیت این دو خصلت در ایران باستان، و برخی آرمانشهرها نیز پرداخته شده است.

۱-۴- پیشینه تحقیق

به رغم پژوهش‌های بسیاری که در بیان ویژگی‌های حاکم و حکومت آرمانی از دیدگاه شاعران انجام گردیده است؛ به ندرت به بیان این ویژگی‌ها در اشعار مدحی پرداخته شده است. در این آثار، ضمن بیان ویژگی‌های متعدد حاکم آرمانی، از خصلت عدالت نیز سخن گفته شده است؛ اما به طور خاص به مبحث عدالت و هیبت آن هم در مداخل شاعران دوره نخست غزنوی (فرخی، منوچهری، عنصری) که هدف این پژوهش است پرداخته نشده است. آثاری؛ مثل کتاب «چشم انداز آرمانشهر در شعر فارسی» اثر فاطمه حیدری (۱۳۸۷) به بیان ویژگی‌های آرمانی در اشعار نظامی، عطار و سعدی پرداخته است و ضمن بیان ویژگی‌های آرمانی، خصلت عدالت را مهمترین دغدغه آرمانگرایان دانسته، معتقد است مفهوم عدالت و دادگستری، ادب فارسی را آکنده ساخته است؛ همچنین در مقاله «ابعاد عدالت‌ستایی در اشعار حکیم سنایی» از وجیهه ترکمانی (۱۳۸۸) در نشریه مطالعات نقد ادبی، واژه عدالت از سه رهیافت اعتقادی، آرمانی و واقعیت‌مورد تحلیل قرار گرفته است که طبق این پژوهش، رهیافت آرمانی سنایی در باب عدالت‌گستری شاهان بیشتر در مداخل نمود پیدا کرده است؛ مقاله «تحلیل تحول معیار ارزش‌های اجتماعی در مداخل قرن‌های اول تا نیمه دوم قرن پنجم» به قلم محمدرضا ساکی (۱۳۹۲) در مجله عرفانیات، معیار ارزش‌های اجتماعی را در قرن پنجم در مرتبه اول، دینداری و پس از آن، جنگجویی، سخاوت و عدالت دانسته است و به شواهدی از دیوان فرخی، عنصری و منوچهری نیز استناد کرده است؛ علی‌اصغر باباصفیری (۱۳۹۳) نیز در مقاله «مقایسه میان صفات ممدوح در مداخل جمال‌الدین اصفهانی و صفات رهبر آرمانشهر فارابی» در پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، هشت خصلت آرمانی از جمله عدالت را مقایسه کرده است که طبق این پژوهش، عدالت پس از حکمت، مهمترین صفت رهبر جامعه به شمار می‌آید و از دیدگاه جمال‌الدین اصفهانی، امنیت، نتیجه عدل حاکم است.

۲- بحث

تجسم آرمانشهر فقط محدود به شکل مدون با ذکر مستقیم ویژگی‌ها و چهارچوب آنها نیست؛ بلکه به صورت غیر مستقیم از لابلای اشعار نیز قابل استنباط است؛ زیرا شاعران، اغلب اندیشمندانی حکیم و آگاهند که شرایط جامعه عصر خویش را نمی‌پذیرند و در جستجوی دنیایی

بهتر و آرمانی‌اند. در عصر غزنوی اهتمام سلطان محمود در جذب شعرای مدیحه‌سرا، خیر از وجود چارچوب‌ها و سیاست‌های خاص دربار می‌دهد که شعرا و حتی مورخان درباری وظیفه داشتند در آن قالب، سخن سرایند و در نتیجه شاعران مدیحه‌سرا، آنها را به گونه‌ای ستایش می‌کردند که با واقعیت فاصله داشت؛ اما «این شعرهای مدیحه، از یک سوی، مدینه‌ی فاضله موجود در ذهن جامعه را تصویر می‌کند و از سوی دیگر جریان‌های اجتماعی اعماق تاریخ ما را آیینگی می‌کند. وقتی که انوری یا فرخی، ممدوح خویش را به فلان صفت می‌ستایند، مجموعه این صفات؛ اگرچه در آن ممدوح ممکن است اصلاً وجود نداشته باشد، که اغلب هم ندارد نشان دهنده این نکته است که به هر حال معیار ارزش‌های اجتماعی حاکم بر اعماق ضمیر جامعه و آرزوهای مردمی، چیزی است در دایره همان صفات» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۴۳). پس، هرچند واقعیت با این جامعه ترسیم شده، فاصله فراوان دارد؛ اما باید در نظر داشت که، تفکر آرزومندان زمانی در انسان شکل می‌گیرد که با واقعیتی که در آن قرار دارد ناسازگار باشد، ضمن اینکه «شاعر برای تبلور توانایی‌های خویش نیاز به امنیت دارد که با نزدیک شدن به مرکز قدرت قابل دستیابی است. شاعر یا باید از دربار کناره گیرد و منزوی شود و یا اینکه خوشامدگوی دربار شود و گزینه دیگر، اینکه می‌کوشد تا از مصاحبت با امیران، امنیت بیان برای خود بدست آورد و گرچه در ظاهر در سلک ارادتمندان پادشاه درآمده به مدح آنها می‌پردازد؛ ولی در دل به آن مدایح اعتقادی ندارد و با استفاده از این موقعیت، اهداف درونی خود را پیش ببرد» (پورآمن، ۱۳۸۸: ۸). بدین ترتیب شاعر مداح، با به تصویر کشیدن یک حاکم آرمانی، مخاطب را وامی‌دارد تا با مقایسه آن با واقعیت موجود، هرچه بیشتر به بی‌عدالتی و ظلم و جور حاکمان عصر خویش پی‌ببرد. با بررسی ویژگی‌های متعددی که شاعران مدیحه‌سرای عصر نخست غزنوی (فرخی، عنصری، منوچهری) برای ممدوحان خود که اغلب حاکمان و امیران هستند بیان می‌کنند تصویری از حاکم آرمانی که در ذهن آنها، نقش بسته است آشکار می‌شود که در این پژوهش، دیدگاه آنان درباره دو ویژگی عدالت و هیبت بررسی می‌گردد.

۲-۱- دو شاخصه عدالت و هیبت در وجود حاکم آرمانی

۲-۱-۱- عدالت

در ایران باستان، دوره پیشدادیان و پادشاهان کیانی، عدالت‌ورزی، اهمیت ویژه‌ای داشته است. «دراویل هزاره اول پیش از میلاد بین قبایل ایرانی که هنوز از یکدیگر جدا نشده بودند، پرستش خدایی به نام اهورامزدا شکل گرفته بوده‌است که مظهر خرد و عدالت بوده است. سپس، بخشی از

خدایان کهن هندوایرانی " اهوراها" با کاهشی در خویشکاری‌های کهن‌شان، صورت فرشتگان یافته و بخشی دیگر "دیوها" مظهر شر گشته‌اند، سپس در فرهنگ اوستایی، اهورامزدا به صورت خدایی یکتا مورد پرستش قرارگرفت و خدایان دیگر حذف شده‌اند» (بهار، ۱۳۷۶: ۱۶۲). جمشید پس از پیروزی بر دیوان سرمایه‌دار و برقراری عدالت، نوروز را که همراه با اعتدال طبیعت و نمادی از دادورزی و عدالت بوده است برای نكوداشت عدالت جشن گرفت، نوروز پس از جمشید هم، در بین مهرپرستان گرامی داشته شده‌است. «مهر پرستان، خورشید را نماد دادگستری و مساوات می‌دانستند، همه جای جهان در برابر خورشید برابر و یکسان است و هیچگونه تبعیضی و استثنایی در نهاد خورشید نیست و بر خشک و تر یکسان می‌تابد و خوب و بد را از پرتو نور هستی بخش خود بهره مند می‌سازد» (برومندسعید، ۱۳۷۷: ۲۱۱).

جهان ز انصاف می‌نازد که آموخت ز تو «آیین عدل و داد»، نوروز

(کمال‌الدین اسماعیل، ۱۳۴۸: ۲۳۲)

در آیین « زرتشت هم، دادگری، فلسفه وجود شهریاری و سرآغاز وظیفه‌های یک شهریار خوب (شاه آرمانی) است. عدالت، صفت کردار و به معنای گسترده راستی در مقابل مفهوم دروغ و بیدادگری قرار می‌گیرد. از این منظر، «شهریار نیک و آرمانی» می‌باید که در مدینه فاضله، مظهر عدل و راستی و خود «اشا» مجسم باشد. با از بین رفتن دادگری، نظم و سامان جامعه یکسره از هم فرو خواهد پاشید» (یوسفی، ۱۳۸۷: ۳۱۴)؛ البته، با توجه به تعارضاتی که بین اندیشه‌های زرتشتی و آیین مهر وجود داشته‌است، به نظر می‌رسد عدالت به مفهوم اجتماعی آن - حداقل آنگونه که در تفکر مهری وجود داشته - در اندیشه زرتشتی یا حداقل حکومت‌ها و روحانیون داعیه دار این دین به چشم نمی‌خورد. در جاویدان خرد هم در باره اهمیت رعایت عدالت در بین مردم که از وظایف اساسی ملوک است سخن گفته شده است: «بر ملوک واجب است که رعیت را انصاف دهند و انصاف ایشان از ظالمان بازستانند و راه سفر و تردد ایشان را ایمن سازند از دزدان و راهزنان، و سرحدات را محافظت کنند» (ابن مسکویه، ۱۳۷۴: ۱۰۳). فارابی در مدینه فاضله خود می‌گوید: «عدالت این است که همه به سعادت و کمال افضل خود برسند؛ همه به خوبی زندگی کنند و به زندگی خود ادامه دهند؛ جنگ و ستیز از میان برداشته شده باشد؛ هر عضوی وظیفه خود را انجام دهد؛ همه تابع یک رهبر و فرمانده باشند و آن فرمانده نیز مقهور اراده خود و عقل فعال باشد» (فارابی، ۱۳۷۹:

(۴۹)؛ علاوه بر این در شهر نیکان نظامی نیز همه مردم در منزلت و عدالت اجتماعی برابرند و کسی را بر کسی برتری نیست، همه در مال و مقام و غم و شادی شریک‌اند.

ندارند ز ما کس ز کس مال بیش همه راست قسمیم در مال خویش

شماریم خود را همه همسران نخن‌دیم بر گریه دیگران

(نظامی گنجوی، ۱۳۷۶: ۲۲۹)

در جمهوریت افلاطون، عدالت یکی از چهار فضیلت حاکم حکیم و آرمانی است که عبارتند از: حکمت، شجاعت، خویشتنداری و عدالت. «افلاطون به این نتیجه می‌رسد که محاکمه سقراط به دلیل بی‌عدالتی و اخلاقیات منحط دموکراسی آن است به همین خاطر بحث خود را همان طور که در ایران باستان با اشه آغاز شده بود با عدالت آغاز می‌کند؛ در نظر افلاطون، عدالت هم در این جهان و هم در جهان دیگر مایهٔ رستگاری است. از میان ما کسی که عادل‌ترین مردم است به خدا از همهٔ مردم بیشتر همانند است. عدالت از نظر افلاطون تمایل درونی در انسان است که بشر را از انجام کارهایی که به ظاهر به نفعش تمام می‌شود؛ ولی مورد نهدی وجدان اوست، باز می‌دارد و برای برقراری عدالت، «هرکس باید دست به کاری بزند که شایستگی آن را دارد. پس اگر تاجری به سپاهیگری بپردازد یا فردی سپاهی حکومت را به دست گیرد، نظمی که لازمه بقا و سعادت اجتماع است به هم خواهد ریخت و ظلم جانشین عدل خواهد شد. به عقیدهٔ افلاطون، عدالت، آرمانی است که تنها تربیت‌شدگان دامن فلسفه به آن دسترسی دارند. حکومت شایسته دانایان، خردمندان و حکیمان است و عدل آن است که اینان بر موضع خود قرار بگیرند و به جای پول و زور، خرد بر جامعه حکومت داشته باشد» (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۳۵)؛ بنابراین عدالت از ارکان اصلی حکومت ایده‌آل و در زمرهٔ نخستین صفات فرمانروای آرمانی شمرده شده است.

۲-۱-۲- عدالت در مدایح عصر غزنوی

با توجه به اهمیت عدالت در دستیابی به جامعهٔ آرمانشهری، شاعران مدیحه‌سرای غزنوی هنگام ستایش شاهان و امیران، آنها را به صفت عدل و داد متصف کرده و مورد ستایش قرار داده‌اند. حاکم آرمانی ذهنی آنها مظهر عدالت است و همه کسانی که در سایهٔ عدالت آنان زندگی می‌کنند با هم برابرند. شاعران مدیحه‌سرا، ممدوح را در عدالت‌ورزی به شاهان اساطیری و تاریخی در قبل از اسلام تشبیه کرده‌اند؛ خصوصاً در بین شاهان ایران باستان، اسفندیار و انوشیروان (عادل برساخته)، نمونهٔ شاخص پادشاه عادل و دادگرند. گاهی نیز ممدوح عادل به خلفای راشدین و یا خلفای عباسی

تشبیه شده است. معمولاً خلیفه عمر، در نظر آنها، مظهر عدالت به شمار می‌رود، در برخی ابیات، همراه با صفت عدل، صفاتی؛ چون دانش و شجاعت نیز ذکر شده است که خود نشان دهنده ضرورت وجود همه این ویژگی‌ها در وجود حاکم آرمانی است، به همین دلیل شجاعت حضرت علی (ع) همراه با عدل و دانش آمده است.

بادل حیدری و برخوی عثمان، چه عجب زانکه بادانش بوبکری و عدل عمری
(فرخی، ۱۳۱۳: ۳۷۹)

ای عدل و رادمردی را در جهان نوشیروان دیگر و اسفندیار
(همان: ۹۷)

زمین ز عدل تو بغداد دیگرست امروز تو چون خلیفه بغداد نایب یزدان
(همان: ۳۲۸)

داد را گر گرد برخیزد ز شادروان او همچو عقل روشن اندر جان نوشروان شود
(عنصری: ۱۳۶۳: ۳۲)

همی نازد به عدل شاه مسعود چو پیغمبر به نوشیروان عادل
(منوچهری، ۱۳۹۰: ۶۵)

- گاهی ممدوح، در عدل از خلیفه دوّم عمر و نوشیروان هم پیشی گرفته است:

گیتی از عدل بیاراید تا در گذرد عدل و انصاف ملک مسعود از عدل عمر
(فرخی، ۱۳۱۳: ۱۴۳)

عادلّی کز بس بزرگی و تمامی عدل او عار دارد گر حدیث عدل نوشیروان کنی
(عنصری، ۱۳۶۳: ۲۸۶)

-حاکم آرمانی مطرح شده در مدایح عصرغزنوی، چنان عدلی را برپا می‌کند که بره آهو از شیر، شیر می‌نوشد و کبک دیگر از شاهین نمی‌اندیشد. در جامعه تحت امر آنها فقیر و غنی با هم برابرند، و رعیت از ظلم گرگ صفتان در امان است؛ حتی گراز جرأت تعدی به مزرعه زعفران را ندارد و از عدل حاکم، زهر مار در نیش او بسته شده و توان آسیب‌زدن به دیگران را ندارد:

«اکنون جهان چنان شوداز عدل و داد او کاهو بره مکد مثل از ماده شیر، شیر
گر در گذشته حمل غنی بر فقیر بود امروز با غنی متساوی بود فقیر

آن روزگار شد که همی بود روز و شب بیچاره‌ای بدست ستمکاره‌ای اسیر»
(فرخی، ۱۳۱۳: ۱۹۱)

ز بس عدل و ز بس داد چنان کرد جهان را که از شیر نیندیشد در بیشه غزالی
(همان: ۳۹۹)

ز عدل و داد تو اندر همه ولایت که زیان زده نشد از هیچ گرگ هیچ شبان
(همان: ۳۲۸)

بعدلت کبک نندیشد ز شاهین ز بیمت سنگ، خون گرید بزاری
(عنصری، ۱۳۶۳: ۲۸۱)

بعدلش زهر شد بسته به نیش گرزمار اندر بفضلش خوشه خرما پدید آید به خار اندر
(همان: ۱۶۵)

«خواجه احمد آن رئیس عادل پیروزگر آن فریدون فرکیخسرو دل رستم براز
هر زمان ز افراط عدل او چنان گردد کزو زعفران گر کاری، آزد بر دو دندان گراز»
(منوچهری، ۱۳۹۰: ۵۵)

- دادورزی و عدالت‌گستری چنان دست زیاده‌خواهان و متعديان جفایبیشه را کوتاه ساخته که پاسبانان از بسیاری امنیت و آرامش و نبود ظلم و تعدی، بیکار شده و جز خوشی و شادکامی و میزبانی از واردشوندگان به سرزمین آرمانی کاری ندارند:

«جهان را به عدل و به انصاف دادن بیاراست چون شعر نیک از معانی
به جوی اندرون آب، نوش روان شد از ین عدل و انصاف نوشیروانی
چنان گشت بازارهای ولایت که برخاست از پاسبان پاسبانی
سپاه و رعیت نیابند فرصت به شغل دگر کردن از میزبانی»
(فرخی، ۱۳۱۳: ۳۹۴)

چو عدل او هست آنجا نباشد جور چو امن او هست آنجا بگه نیست هراس
(منوچهری، ۱۳۹۰: ۵۷)

- شاعر مدیحه سرا می‌داند که با عدالت و دادورزی، جور و ستم از بین رفته، امنیت و آرامش به وجود می‌آید و آرامش، باعث بازگشت مردم به موطن خود و در نتیجه رونق تجارت و بازرگانی می‌گردد و مُلک از عدالت حاکم عادل، مهنا، آراسته و آباد می‌گردد:

ز پاکیزگی شهر و از ایمنی ده	روان گشت بازار بازارگانی (فرخی، ۱۳۱۱: ۳۹۴)
«بر جوی‌های خشک به امید عدل او در باغ‌های پست شده هم بدین امید	اکنون همی صنوبر کارند و نارون نونو همی بنفشه نشانند و نسترن» (همان: ۳۳۲)
عدل از تو مشهر شد و فضل از تو منور	ملک از تو مهنا شد و دین از تو مقدم (عنصری، ۱۳۶۳: ۲۰۰)
بدوست قصد همه مردمان بدو	که جز ولایت او نیست آبادان (همان: ۲۶۱)
ز دهر دولتش آراسته به فرّ و ثبات	وزو ولایتش آراسته به عدل و نظر (همان: ۱۵۷)

۲-۱-۳- عدالت (داد) و دانش

عدالت که اساس جوامع آرمانی است خود زاییده دانش و آگاهی حاکم خردمند است و حاکم با تکیه بر علم و دانش، به اهمیت عدالت در جامعه و چگونگی برپاداشتن آن پی می‌برد به همین دلیل، در ایران باستان، علم و دانش دارای اهمیت است، فرزنانگان و فرهیختگان، علوم را به شاهزادگان می‌آموختند تا شایستگی لازم برای حکمرانی را داشته باشند، کریستن سن در این باره می‌نویسد: «عده‌ای از نجیب زادگان، مانند عهد هخامنشی، در دربار، با جوانان خاندان سلطنتی به قسمتی از تعالیم نایل می‌شدند و در تحت ریاست آموزگاراسواران خواندن و نوشتن و حساب و چوگان بازی و شطرنج و شکار در آنجا فرا می‌گرفتند» (کریستن سن، ۱۳۶۷: ۳). در دین زرتشت ایزدبانوی دانش، «چیستا» نام دارد و از چنان ارج و ارزشی برخوردار است که در کتاب اوستا، یک یشت به ستایش او اختصاص یافته است. «فارابی نیز در مدینه فاضله خویش یکی از شرایط دوازده-گانه رئیس مدینه فاضله را دانش دوستی می‌داند؛ ضمن اینکه شرایط دیگری؛ مثل داشتن حافظه قوی و قدرت فهم و ادراک را هم می‌توان مرتبط با علم آموزی و اهمیت درک و آگاهی دانست» (نک فارابی، ۱۳۷۹: ۲۷-۲۷۴). از دیدگاه افلاطون، همه افراد باید از دوران کودکی مورد تربیت قرار گرفته تا استعداد آنان آشکار شود و در نهایت، خردمندترین افراد هستند که فلسفه آموخته، به هیئت حاکم درمی‌آیند او می‌نویسد: «باید آنان را در بسیاری از علوم بیازماییم تا معلوم کنیم که آیا مستعد

فراگرفتن علوم عالی هستند و یا طاقت آن را ندارند» (افلاطون، ۱۳۶۰: ۳۷۴). در یوتویبای تامس مور هم دانش‌اندوزی و فراگیری علوم، ارزش ویژه‌ای دارد و همه مشتاق فراگیری علم و دانش‌اند آنها «ورود هر که را مهارتی ویژه یا دانشی داشته باشد به کشور خویش خوشامد می‌گویند و در پیگیری امور عقلی، خستگی ناپذیرند» (تامس مور، ۱۳۷۳: ۱۰۳-۱۰۲). در روزگار غزنویان حضور دانشمندان برجسته در دربار، نشان عظمت و شکوه محسوب می‌شد؛ از این رو، غزنویان به جمع کردن علماء در دربار خود توجه داشتند؛ اما عملکرد آنان نشان می‌دهد که این کار، یک تظاهر به علم دوستی بیشتر نبوده است و به دلیل سیاست‌های ضدعقل و فلسفه غزنویان، افراد برجسته‌ای؛ مانند ابوسهل عیسی بن یحیی و ابوعلی سینا برای همیشه از سرزمینهای تحت سلطه غزنویان متواری شدند و دربار غزنویان از دانشمندان و علماء برجسته به ویژه فلاسفه خالی بود. اهمیت علم و دانش برای حاکم آرمانی از اینروست که دلیل ایجاد اندیشه عدالت‌ورزی در وجود حاکم آرمانی، برخوردار بودن از دانش و فرزاندگی است، حاکم با تکیه بر آگاهی و خردمندی می‌تواند عدالت را برقرار کند. در مدایح شاعران غزنوی نیز، علم و دانش به همراه عدل از ویژگی‌های لازم و ضروری حاکم آرمانی به شمار می‌آید، داد و دانش در ابیات بسیاری در کنار هم قرار گرفته‌اند که خود تأییدی بر ملازمت و پیوستگی آنها در وجود حاکم آرمانی برای اجرای عدالت است؛ بدین گونه که تا علم و آگاهی وجود نداشته باشد عدالت، محقق نخواهد شد:

دادگر شاهی کز دانش و دریافتگی سخنی بر دلش از ملک معما نشود

(منوچهری، ۱۸۹)

تن او تازه جوان باد و دلش خرم و شاد پیشه او طرب و مذهب او دانش و داد

(همان: ۱۱۸)

گفتم به علم و عدل چنو هیچ شه بود؟ گفتا خبر برابر بوده ست با عیان

(فرخی، ۱۳۱۱: ۲۷۳)

به تست علم عزیز و به تست عدل مکین به تست جود متین و به تست فضل بپای

(همان: ۲۷۱)

علم او دارد جمال و عدل او دارد شرف فخر او دارد قوام و فضل او دارد عیار

(عنصری، ۱۳۶۳: ۵۴)

خداوند علم و خداوند عدل خداوند ایمان و یمن و امان
(همان: ۲۳۴)

- بنابراین علم است که شاه را شایسته حکمرانی می‌کند و در غیر این صورت، لایق مهتری و سروری بر جامعه نخواهد بود:

به علم و ادب پادشاه زمینی به اصل و گهر پادشاه زمانی
(فرخی، ۱۳۱۱: ۳۲۱)

هر علم را تمام کتابیست در دلش آری به جاهلی توان کرد مهتری
(همان: ۳۸۲)

- فرخی، سلطان محمد را به دلیل دانایی و عدالت، لایق جانشینی پدرش سلطان محمود غزنوی می‌داند و عنصری سلطان محمود را بواسطه برکشیدن لشکر ایمان و مجلس علم، حق‌گستر خطاب می‌کند:

«پسر که دانا باشد بر از پدر بخورد بخاصه از پدر پیش‌بین دولتیار
امیر عادل، داناترین خداوندست بزرگوارترین مهتر و مهین سالار»
(همان: ۲۶۹)

کشید لشکر ایمان و کرد مجلس علم بساط نور بگسترد شاه حق‌گستر
(عنصری، ۱۳۶۳: ۷۱)

۲-۲- هیبت

در فرهنگ لغت معین، ذیل واژه هیبت آمده است: «ترس، هول، شکوه و عظمت»؛ البته هر خوفی را هیبت نمی‌گویند؛ بلکه خوفی که به سبب بزرگداشت و عظمت و جلالت از کسی برای انسان حاصل می‌شود؛ هیبت نامیده می‌شود. هیبت، نمایش قدرت و اقتدار حاکم در ذهن و دیدگاه افراد جامعه است. «اغلب مورخان از فر و شکوه و هیبت و سطوت شاهان توصیف کرده‌اند و این معنی را به تفصیل نگاشته‌اند» (رضوانی و ملک زاده، ۱۳۴۹: ۸۲). در نظام پادشاهی ایران، یکی از ابزار هویت ساز پادشاه، نمایش هیبت و اقتدار است که عظمت و شکست‌ناپذیری او را به نمایش می‌گذارد. شاهان، برای نمایش و حفظ هیبت، بسیار تلاش می‌کردند. عوامل متعددی در ایجاد شکوه و هیبت برای شاه و حاکم نقش داشتند؛ عده و عدت لشکر، تعداد و وسعت کاخها و شمار خدم و حشم، همچنین تعداد عالمان و شاعرانی که در دربار حضور داشته و به خدمت می‌رسیدند از

عوامل هیبت ساز دربار بودند که سعی وافر محمود غزنوی در جمع کردن شاعران و دانشمندان در غزنه به همین دلیل بود؛ حتی چهره پادشاه را نیز با گذاشتن تاج‌های بزرگ و لباس‌های فاخر، پرهیبت جلوه می‌دادند. در ایران باستان «شاهان پارس تلاش زیادی می‌کردند تا به هنگام معاشرت با دیگران، از زیبایی خیره‌کننده‌تری نسبت به دیگران برخوردار باشند و جلال و شکوه بیشتری را در ذهن تماشاگران ایجاد کنند. لباس مادی می‌پوشیدند کفش مادی به پا می‌کردند؛ سرمه به چشم می‌کشیدند و همچنین برای جلا و لطافت پوست از بعضی روغن‌ها استفاده می‌کردند» (گزنفون، ۱۳۸۰: ۲۳۴). مسئولان نظامی و امنیتی نیز موظف به حفظ هیبت شاهان در بین مردم بودند. در اندرزنامه‌های پهلوی از زبان پادشاهان پیشین به داروغه شهر آمده‌است: «پس لباس امن و امان پوشان مردمی را که در سایه من‌اند به این که شما، بری از گناهید و اندکی هم بترسان ایشان را از هیبت و مخافت من به اینکه بسیار هم بی‌فتنه نیستند تا به یکبارگی بی‌دغدغه نباشند از من» (ابن مسکویه، ۱۳۷۴: ۱۲۲). شاهان برای حفظ این هیبت، سعی می‌کردند از همنشین شدن طولانی؛ حتی با فرماندهان و کارگزاران دوری کنند تا، شخصیت پرهیبت خود را به شخصیتی عادی و معمولی تبدیل نسازند. در سیاست نامه آمده است که «پادشاه را چاره نیست از ندیمان شایسته داشتن و با ایشان گشاده و گستاخ درآمدن که بزرگان و صاحب طرفان و سپاه سالاران را بسیار نشستن، شکوه و حشمت پادشاهان را زیان دارد و ایشان دلیر گردند» (نظام الملک، ۱۳۶۴: ۸۷).

۲-۲-۱- هیبت و عدالت

یکی از شاخصه‌های هیبت در وجود حاکم، هیبت عدالت است «پرسیدند که کدام هیبت نافع‌تر و سودمندتر است پادشاهان را در پادشاهی ایشان و نفعش عام‌تر است در رعیتش؟ گفت هیبت عدالت و نزاهت و دفع قباحت‌های بدن و اهل فتنه» (ابن مسکویه، ۱۳۷۴: ۹۲). سعدی هم در دیباچه گلستان که آرزوی برخورداری خطه شیراز، از هیبت حاکم عادل را دارد دعا می‌کند: «ایزد تعالی و تقدس، خطه پاک شیراز را به هیبت حاکمان عادل و همت عالمان عامل تا زمان قیامت در امان سلامت نگه دارد» (سعدی، ۱۳۶۸: ۱۴)؛ البته تحقق عدالت در بین افراد جامعه در صورت عادل بودن شخص حاکم و تثبیت عدالت در وجود خودش امکان‌پذیر است و در این صورت است که هیبت و شکوه حاکم، بعنوان ابزاری بازدارنده برای جلوگیری از دست‌درازی به حقوق دیگران و برپایی عدالت در جامعه مؤثر خواهد بود، بهمن پسر اسفندیار، اهمیت و لزوم عدالت را این‌گونه گوشزد کرده است: «ملوک به اصلاح خود محتاج‌ترند؛ زیرا که رعیت در صلاح و فساد ایشان‌اند؛

پس رعیت را قوام نیست؛ یعنی استحکام احوال نیست مگر به صاحب رعیت که ملوک باشند و قوام نیست پادشاهی را آلا به هیبت و هیبت نیست ملوک را آلا به عدالت» (ابن مسکویه، ۱۳۷۴: ۱۱۳). برای حفظ هیبت پادشاه، رعایت عدالت، حتی در پاداش و مجازات، امری ضروری است؛ زیرا «خشم بیش از حد گرفتن وحشت آرد و لطف بی حد، هیبت ببرد نه چندان درشتی کن که از تو سیر گردند و نه چندان نرمی که بر تو دلیر شوند» (سعدی، ۱۳۶۸: ۱۳۶). بیهقی که از دبیران عصر غزنوی است به وجود هیبتی که رعیت را از پادشاه بترساند و او را به اطاعت وادارد معتقد است و می‌گوید: «او را عدلی و سیاستی باشد سخت تمام و قوی، نه چنانکه ناچیز کند، و مهربانی، نه چنانکه بضعف ماند و خشم، لشکر این پادشاه است که بدیشان خلل‌ها را دریابد و ثغور را استوار کند و دشمنان را برماند و رعیت را نگاه دارد و نفس و آرزو، رعیت این پادشاه است باید که از پادشاه و لشکر بترسند، ترسیدنی تمام و اطاعت دارند» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۵۵).

هیبت مجلس تو هیبت حشرست مگر
 که بود مرد و زن و نیک و بد آنجا یکسان
 (فرخی، ۱۳۱۱: ۳۰۵)

۲-۲-۲- هیبت در مداخل عصر غزنوی

حاکم آرمانی ذهنی که در لابلای مداخل شاعران دوره نخست غزنوی ترسیم شده است از هیبت و شکوه و عظمتی برخوردار است که به واسطه آن، توانایی و صلاحیت ایجاد جامعه آرمانی مبتنی بر عدالت و دادورزی را پیدا می‌کند که در ذیل برخی از این ابیات، انتخاب و ذکر گردیده است: - هیبت مانع از ایجاد هرج و مرج، ظلم و تعدی به حقوق دیگران و زیر پا گذاشتن قراردادها و قوانین اجتماعی می‌شود. هیبت او نگاهبان و پاسبان رعیت است و از هیبت او کسی را یارای مخالفت با شاه نیست:

دولت او در ولایت کارساز
 هیبت او بر رعیت پاسبان
 (فرخی، ۱۳۱۱: ۱۲۳)

به هیبت هلاک تن دشمنانی
 به چهره چراغ دل دوستانی
 (همان: ۲۴۵)

مخالفان هدی را ز بیم هیبت تو
 بجای عمر، هلاک و بجای درمان، درد
 چهار چیز بجای چهار شد بنیان
 بجای ناز، نیاز و بجای لهو، احزان
 (عنصری، ۱۳۶۳: ۲۲۰)

بنام ایزد چونان شدست هیبت او که نیست کس را کردن خلاف او یارا
(همان: ۱۱۲)

هیبتش الماس سخت را بکفاند چون بکفاند دو چشم مار زمرد
(منوچهری، ۱۳۹۰: ۲۷)

- هیبت شاه نه تنها باعث ایجاد امنیت و آرامش در داخل کشور می‌شود؛ بلکه باعث می‌شود تا در میدان جنگ هم بر دشمنان فائق آید و حاکمان سرزمین‌های دیگر را از تجاوز به کشور منصرف سازد:

« هیبت شمشیر او بر کشوری گر بگذرد روی برنایان کند چون روی پیران پر ز چین
هیبتی دارد چنان کاندرا مصاف آید پدید هیبت اندر عقل و هوش و رای مردان رزین»
(فرخی، ۱۳۱۱: ۳۰۱)

همی نگون شود از بآس و از مهابت شاه به ترک خانه خان و به هند رایست‌رای
(عنصری، ۱۳۶۳: ۲۹۰)

اگر ز هیبت تو آتشی برافروزند برآسمان بر، استارگان شوند شوی
(منوچهری، ۱۳۹۰: ۱۷۵)

هیبت او چنگل شیران درد دولت او سعد ابد پرورد
(همان: ۲۸۵)

خداوند علم و خداوند عدل خداوند ایمان و یمن و امان
(همان: ۲۳۴)

- دیدن چهره پر هیبت و اندام تنومند شاه نیز، دشمنان را مرعوب می‌ساخت و آنها را از مبارزه با پادشاه برحذر می‌ساخت:

چو روی شاه دید، از هیبت او هزیمت شد گرفته دامن عار
(عنصری، ۱۳۶۳: ۱۲۸)

با بر و بازوی شاهانه و با فرملوک هم نکو ران و رکاب و هم نکو دست و عنان
(همان: ۲۹۱)

- از سوی دیگر، این طلعت شاهانه، دوستان و هواخواهان حاکم را مجذوب و متحیر می‌ساخت. چهره و منظر پادشاه به او شکوه و هیبتی شاهانه می‌بخشید به گونه‌ای که او را برخوردار از فره ایزدی می‌دانستند:

هر که از دور بدو در نگرد خیره شود گوید این صورت و طلعت شاهانه نگر
عادت و سیرت او خوبتر از صورت اوست گر چه در گیتی چون صورت او نیست دگر
(فرخی، ۱۳۱۱: ۱۳۷)

ز منظرش همه وقت فریزدانی همی درخشد، باد آفرین بر آن منظر
(عنصری، ۱۳۶۳: ۹۳)

میر اجل مظفر عادل قطب کرم نتیجه حوری
با چهره ماه و طلعت زهره با زهره شیر و عفت زهری
(منوچهری، ۱۳۹۰: ۱۱۴)

۳- نتیجه

با توجه به یافته‌های پژوهش، مدایح شاعران عصر غزنوی، بیان‌کننده دیدگاه و نظرات آنها درباره ویژگی‌های حاکم آرمانی نقش بسته در ذهن آنهاست. هر چند این مدایح پر از مبالغه و اغراق‌اند و تناسبی با چهره واقعی ممدوح که عمدتاً امرا و سلاطین غزنوی هستند ندارند؛ اما با بررسی این اشعار، ویژگی‌ها و صفات حاکم آرمانی از دیدگاه شاعر خردمند، مشخص می‌گردد. از بین این خصوصیات، دو ویژگی عدالت و هیبت اهمیت زیادی دارند و شعرای دوره نخست غزنوی؛ خصوصاً فرخی، عنصری و منوچهری، ممدوح خود را به داشتن آن ستوده‌اند که از بررسی این ابیات درمی‌یابیم، عدالت ورزی حاکم آرمانی، منبعث از دانش و حکمت اوست و اجرای عدالت، امنیت و آرامش را در جامعه ایجاد می‌کند در نتیجه مردم به آنجا رومی‌آورند، بازارها رونق می‌گیرد و خرمی و آبادانی همه جا را در بر می‌گیرد. هیبت و اقتدار حاکم نیز باعث امنیت داخلی، جلوگیری از قانون شکنی و دست‌درازی زورگویان به مال رعیت می‌گردد و بیگانگان را از تجاوز به قلمرو پادشاهی باز می‌دارد. عدالت و هیبت در وجود حاکم آرمانی، مکمل یکدیگرند؛ بدین صورت که تا در وجود حاکم، هیبت و شکوه و عظمتی وجود نداشته‌باشد مردم و رعیت به قوانین و قراردادهای اجتماعی پایبند نبوده و در پی منافع شخصی خواهند بود و زیاده‌خواهی آنها باعث تعدی به حقوق دیگران می‌گردد؛ در نتیجه عدالت اجتماعی که اساس حکومت آرمانی است محقق نخواهد شد.

اقتدار و تحکم حاکم در برخورد با بی‌عدالتی، هیبت و شکوه او را حفظ می‌کند و اجرای عدالت را که استوارترین پایه حکومت آرمانی و مهم‌ترین وظیفه حاکم آرمانی است، ممکن می‌سازد.

۴- منابع

۱. ابن مسکویه، احمد بن محمد، **جاویدن خرد**، ترجمه تقی الدین محمد شوشتری، به تصحیح بهروز ثروتیان، چاپ دوم، تهران: مؤسسه فرهنگ کاوش، ۱۳۷۴.
۲. اخوان کاظمی، بهرام، **نظریه عدالت در فلسفه سیاسی ابن سینا**، نامه فلسفه، شماره ۹، صص ۱۳۴-۱۲۱، بهار، ۱۳۷۹.
۳. افلاطون، **جمهور**، ترجمه فؤاد روحانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۴. برومند سعید، جواد، **نوروز جمشید**، تهران: توس، ۱۳۷۷.
۵. بیهقی، ابوالفضل، **تاریخ بیهقی**، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ نهم، تهران: مهتاب، ۱۳۸۳.
۶. بهار، مهرداد، **از اسطوره تا تاریخ**، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۶.
۷. پورآمن، علی، **مدح و مدیحه سرایی در ادب فارسی**، رشد آموزش زبان و ادب فارسی. صص ۴-۱۰، بهار، ۱۳۸۸.
۸. تامس مور، **آرمانشهر (یوتوپیا)**، ترجمه داریوش آشوری، تهران: خوارزمی، ۱۳۷۳.
۹. رستگار فسایی، منصور، **فردوسی و هویت‌شناسی ایرانی**، تهران: طرح نو، ۱۳۸۱.
۱۰. رضوانی، محمد اسماعیل و ملک زاده بیانی، بانو، **سیمای شاهان و نامآوران ایران باستان**، چاپ اول، تهران: انتشارات مرکزی جشن شاهنشاهی ایران، ۱۳۴۹.
۱۱. سبحانی، توفیق، **تاریخ ادبیات ایران**، تهران: زوآر، ۱۳۸۶.
۱۲. سعدی، مصلح‌الدین، **گلستان**، توضیح و تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۸.
۱۳. شفیعی کدکنی، محمدرضا، **مفلس کیمیا فروش**، تهران: سخن، ۱۳۷۲.
۱۴. عنصری بلخی، **دیوان اشعار**، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چاپ دوم، تهران: کتابخانه سنایی، ۱۳۶۳.
۱۵. فارابی، محمد، **اندیشه های اهل مدینه فاضله**، ترجمه سیدجعفر سجادی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹.
۱۶. فرخی سیستانی، ابوالحسن علی بن جولوغ، **دیوان اشعار**، تصحیح علی عبدالرسولی، تهران:

- مطبعة مجلس، ۱۳۱۱.
۱۷. کاتوزیان، ناصر، حقوق و عدالت، فصلنامه نقد و نظر، سال اول، صص ۲۸-۴۹، قم: بهار و تابستان، ۱۳۷۶.
۱۸. کاظمی، داریوش، نام گونه‌های عوام در شعر فارسی، نشریه ادب و زبان دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دوره جدید، شماره ۲۹، صص ۲۵۴-۲۳۳، دانشگاه شهیدباهنر کرمان، بهار ۱۳۹۰.
۱۹. کریستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، چ پنجم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.
۲۰. کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی، دیوان اشعار، به اهتمام حسین بحرالعلومی، تهران: کتاب فروشی دهخدا، ۱۳۴۸.
۲۱. گزنفون. کوروش نامه. ترجمه رضا مشایخی. تهران: نشر شرکت علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸.
۲۲. مطلبی، مسعود، بررسی تطبیقی مفهوم آرمانشهر در اندیشه سیاسی اسلام، ایران و غرب، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال دوم، شماره ۶، صص ۱۲۵-۱۴۵، زمستان ۱۳۸۸.
۲۳. منوچهری دامغانی، ابوالنجم احمدبن احمد، دیوان اشعار، مقدمه و تصحیح سعید شیری، تهران: نگاه، ۱۳۹۰.
۲۴. ناصر خسرو قبادیانی، دیوان اشعار، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.
۲۵. نظام الملک، حسن بن علی، سیرالملوک، سیاست نامه، به اهتمام هیوبرت داک، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۴.
۲۶. نظامی عروضی سمرقندی، چهار مقاله، به تصحیح و اهتمام دکتر محمد معین، تهران: امیر کبیر، ۱۳۳۷.
۲۷. نظامی گنجوی، اقبال نامه، تصحیح سعید حمیدیان، تهران: قطره، ۱۳۷۶.
۲۸. ورنر، شارل، حکمت یونان، ترجمه بزرگ نادرزاد، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
۲۹. یوسفی، ماشاءالله، بازنمایی گفتار نظم الهیات اخلاقی زرتشت در بایسته‌های شاهی آرمانی ایران باستان، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۸۳، شماره ۲، صص ۳۲۱-۲۹۹، تابستان ۱۳۸۷.